

بخش ویژه

مرور کارنامه
داریوش آشوری

۱۱۷

نگاه نو

NEGAH-E-NOU

ISSN 2322-5947

سال بیست و هشتم، بهار ۱۳۹۷

۲۶۰ صفحه، ۲۱۰۰۰ تومان

داریوش آشوری
در آستانه بساوسا

با آثاری از

داریوش آشوری، فرخ امیرفریاد، اکبر بهاروند، الوند بهاری، مهشید جعفری، محمد جعفری قنوازی، سید محمد حسینی، توفیق حیدرزاده، پرویز دوایی، محمد دهقانی، سیما راستین، سعید رضوانی، امید روحانی، یوگنی زامیاتین، فرزاد زاهدی، یاروسلاو سایفرت، دیوید سیمز، پیام شکرایی، هوتن شیرازی، غلامحسین صدیقی افشار، غلامرضا صراف، فخرالدین عظیمی، محمد غفاری، سیاوش فراهانی، فرشاد فرحساز، کیواندخت قهاری، احمد کاظمی موسوی، حسن کریمزاده، آبتین گل‌کار، فریدون مجلسی، حسین معصومی‌همدانی، علیرضا منافزاده، یزدان منصوریان، احسان موسوی خلخالی، فیروزه نورزاد، محمدمنصور هاشمی، و ...



فصلنامه اجتماعی، فرهنگی، هنری، ادبی
 صاحب امتیاز و مدیرمسئول: علی میرزایی
 سال بیست و هفتم انتشار، تاریخ انتشار نخستین شماره: مهر ۱۳۷۰

Negah-e-Nou (New Look)
 A Persian Language Journal of
 Socio-Cultural Issues and Trends
 Editor-in-Chief: Ali Mirzaei

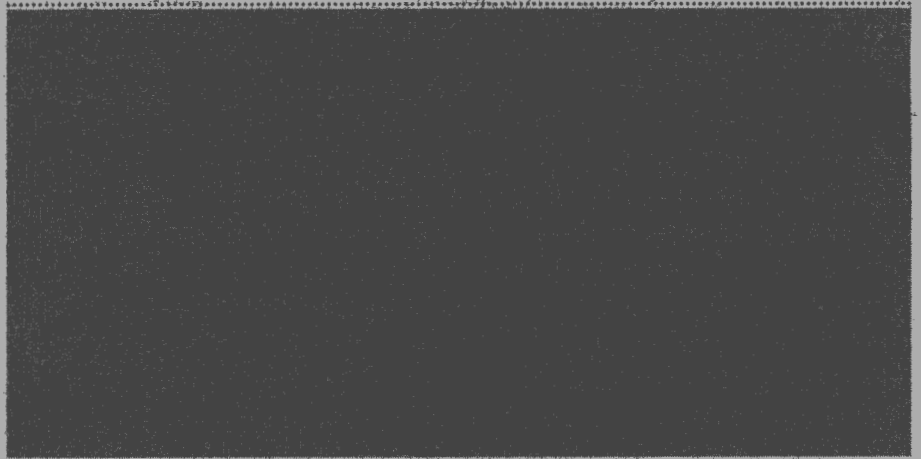
No. 117, Spring 2018

شماره ۱۱۷ • بهار ۱۳۹۷ • شمارگان: ۶۶۰۰ نسخه • روی جلد: دل‌پوش آسوری، عکاس: فرشاد فرحساز

مدیر امور مالی: بهمن‌دخت میردادهای
 آموز آگهی‌ها: یاسناد میرزایی
 کامپیوتر، منابع، مجتاری: حمایت‌آرش ایزدی
 مدیر: علی میرزایی
 مشاورین سردبیر و مدیر هنری: مهشید جعفری
 حرفه‌نگار و مسئول امور مشترکان: مهنا خورشواد

هیئت مشاوران: دکتر محمد دهقانی، رضا زینالی، دکتر آرشین گل‌کار، دکتر حسین محبوبین همدانی
 با همفکری از مشاوران و کارشناسانی که سرچهره را در آرزوی آن‌گاری که در این شماره منتشر شده است پاری کرده‌اند.

سایت: www.negahenou.ir | ایمیل: negahenou.jou@gmail.com
 نشانی: تهران، میدان آرژانتین، ابتدای خیابان احمد قصبیر، خیابان نوزدهم، شماره ۱۸، واحد ۹، کدپستی: ۱۵۱۲۸۳۳۸۳۱
 شماره تلفن / دورنگار: ۸۸۷۱۶۸۱۲، ۸۸۷۱-۵۳۹



لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شرکت ایراتچاپ؛ تلفن: ۲۹۹۹۹۹؛ نشانی: بلوار میرداماد،
 خیابان دکتر محمد مصطفی (نفت جنوبی پیشین)، خیابان اطلاعات، مؤسسه اطلاعات، کدپستی: ۱۵۳۹۹۵۳۱۱۱.

نگاه‌نو را مشترک شوید

بهای اشتراک ۴ شماره با هزینه پست: داخل کشور ۱۱۰۰۰۰ تومان (سفارشی):

اروپا و آسیا ۲۵۰۰۰۰ تومان: امریکا، کانادا، و استرالیا ۲۸۰۰۰۰ تومان

هزینه دریافت فایل PDF هر شماره نگاه‌نو: ۵۰۰۰ تومان، چهار شماره: ۱۵۰۰۰ تومان

بهای اشتراک را در سراسر کشور به حساب بانکی نگاه‌نو، شماره حساب ۱-۶۶۵۳۶-۸۱۰-۲۰۹، بانک پاسارگاد، تهران، شعبه الوند، کد ۲۰۹، یا کارت شماره ۴۵۱۸-۰۰۰۲-۲۹۷۰-۵۰۲۳-بانک پاسارگاد، یا حساب شماره ۱۳۸۶۰۴۵۸۹۶، بانک ملت، تهران، شعبه میدان آرژانتین، کد ۶۵۰۸۶ یا شماره کارت ۶۱۰۴-۳۳۷۹-۹۹۵۶-۷۲۲۳، بانک ملت به نام مؤسسه فرهنگی - هنری نگاره آفتاب واريز فرماييد و سپس با دفتر مجله تماس بگيريد: ۸۸۷۱۰۵۳۹ - ۲۱



نام:	نام خانوادگی:	آغاز اشتراک از شماره:
مبلغی که پرداخته‌ام:	شماره رسید پرداخت:	
نشانی گیرنده:		
کدپستی:		
تلفن ثابت:	تلفن همراه:	
Email:		

فروش شماره‌های پیشین نگاه‌نو

اگر خواستار شماره‌های پیشین نگاه‌نو هستید، بهای نسخه‌های مورد درخواست را به حساب بانکی نگاه‌نو واریز کنید و سپس با دفتر مجله تماس بگیرید.

شماره‌های موجود

- ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱

ویژه‌نامه آبر کامو، ویژه‌نامه ارنست همینگ‌وی

بهای هر نسخه: ۲۱۰۰۰ تومان



با توجه به کثرت نامه‌ها و کمبود جا، به‌ناچار، برخی از نامه‌ها کوتاه شده است. پوزش می‌خواهم. خواهش می‌کنم اگر نامه‌ای برای انتشار در نگاه‌نو می‌فرستید، جانب اختصار را رعایت بفرمایید. سردبیر

در شماره زمستان نگاه‌نو مقاله‌ای چاپ شده بود با عنوان «نسل آینده ما چه کسانی هستند؟» که داغ دل مرا تازه کرد. فارغ از این که با دیدگاه نویسنده این مقاله موافق باشیم یا نه، که من البته مشکلات آموزش و پرورش را در گرو پدیده مدارس غیرانتفاعی نمی‌دانم، مایلم به چند نکته اشاره کنم. چرخه آموزش متشکل است از معلم، شاگرد، فضای آموزشی، منابع آموزشی، سیاست آموزشی (اعم از سیاست کلان و سیاست خرد یا روش تدریس) و در نهایت شیوه ارزشیابی (کمی یا کیفی). در نظام آموزشی ما هیچ یک از این مؤلفه‌ها بی‌عیب و ایراد نیستند: از معلم‌های غیرخلاق و سستی بگیرد تا دانش‌آموزان بی‌انگیزه و از زیر کار دررو تا فضای آموزشی غیراستاندارد و ناخوشایند تا منابع آموزشی قدیمی و خستگی‌آور تا سیاست‌های آموزشی ناکارآمد و بی‌هدف تا ارزشیابی‌های مکرر و نفس‌گیر. حال اگر تنها یک مؤلفه را در نظر بگیریم، متوجه شکافی می‌شویم که ما را از کشورهای جهان اول جدا می‌سازد. کودکی که امروز وارد مدرسه می‌شود باید برای زندگی در دوازده سال بعد آماده شود، در حالی که ما اگر نگوییم نگاه‌مان بیشتر معطوف به گذشته است (دست‌کم به دوران تحصیل خودمان با این حرف‌های بی‌پایه که مگر ما کجا درس خواندیم؟ مگر زمان ما چطور بود؟)، هدف‌های کوتاه‌مدت را مد نظر قرار می‌دهیم و از دیدن تصویر بزرگ‌تر عاجزیم.

همین می‌شود که هدف‌مان از آموزش تبدیل می‌شود به چپاندن یک عده بچه به ضرب چوب و چماق در مدارس به اصطلاح تیزهوشان، غافل از این که بیشتر این بچه‌ها، به قول نویسنده این مقاله، سخت کوشند و نه تیزهوش. اصلاً مگر در یک جامعه آماری چند نفر تیزهوشند (چند نفر اینشتین هستند)؟ و اگر ما این همه تیزهوش داریم چرا حال و روزمان این است؟ تازه این در حالی است که امروزه توجه اولیای آموزشی در کشورهای پیشرفته معطوف به تقویت هوش هیجانی در طیف وسیع دانش‌آموزان با بهره هوشی متوسط است و نه نخبه‌پروری.

طبق سند آموزشی یونسکو در سال ۲۰۰۰، یعنی هجده سال پیش، کودکی که از مدرسه ابتدایی فارغ‌التحصیل می‌شود در صورتی باسواد است که به دو زبان خارجی آشنایی داشته باشد و بتواند نیازهای اولیه خود را به این زبان‌ها برآورده کند، سواد موسیقایی داشته باشد و بتواند در حد ابتدایی یک ساز موسیقی بنوازد، ورزشکار باشد و در یک رشته ورزشی فعالیت کند. به این ترتیب است که دو نیمکره راست (از طریق موسیقی) و چپ مغز (از طریق یادگیری زبان) فعال می‌شوند و ورزش مداوم خون‌رسانی به مغز و سلامت بدن را تضمین می‌کند. کدام مدرسه ماست که این هدف‌ها را دنبال می‌کند؟ در ناکارآمدی سیاست‌های آموزشی ما همین بس که در زمینه آموزش زبان‌های خارجی نظریه شناخته‌شده‌ای هست به نام نظریه دوره حساس یادگیری زبان. طبق این نظریه که با دلایل فیزیولوژیک هم تقویت می‌شود، دوره حساس یادگیری زبان خارجی بین چهار تا دوازده سالگی سال است، و این در حالی است که در نظام آموزشی رسمی ما یادگیری زبان‌های خارجی پس از دوازده سالگی آغاز می‌شود. در این زمینه تنها مدارس ابتدایی غیردولتی کم‌وبیش فعالند که ساز حذف این درس از این مدرسه‌ها هم مدتی است کوک شده است. در سند آموزشی اتحادیه اروپا هم آمده است که هدف از آموزش ابتدایی و متوسطه تربیت شهروند مسئولیت‌پذیر و شاد است که این موارد هم در مدرسه‌های ما مورد توجه قرار نمی‌گیرند. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

نکته دیگری که توجه مرا جلب کرد این تصور نادرست است که دانش‌آموزان مدارس غیردولتی اکثراً یا خرخوان هستند یا درس‌نخوان، و یا خریول و نثر، در حالی که مدرسه‌های دولتی پر است از بچه‌های باادب و بافرهنگ. از آنجایی که بچه‌های مدارس دولتی اکثراً در محله خود ثبت نام می‌کنند بافت فرهنگی این مدرسه‌ها همگون‌تر است، اما این بافت فرهنگی همگون در همه محله‌های شهر یا کشور الزاماً خوشایند و دلچسب نیست. بسیاری از دانش‌آموزان مدرسه‌های غیردولتی هم خانواده‌هایی با درآمد ثابت و متوسط دارند که هزینه سنگین این مدارس را به امید تأمین آینده‌ای متفاوت یا محیطی دلچسب‌تر برای فرزندان‌شان به جان می‌خرند.

آسیبی که جامعه ما و سازندگان آینده این جامعه را تهدید می‌کند، به گمان من، نوع مدارس نیست، بلکه بی‌توجهی به آموزش اخلاق‌مداری است، خواه اخلاق‌مداری سنتی مبتنی بر خداترسی و خدمت به خلق و خواه اخلاق‌مداری مدرن مبتنی بر مسئولیت‌پذیری و رعایت حقوق شهروندی. من هم مانند نویسنده این مقاله مدارس غیردولتی را خالی از اشکال نمی‌دانم، اما داشتن حق انتخاب را در کشوری که شدیداً تنوع‌گریز است و دوست دارد همه مردمانش از یک کارخانه آدم‌سازی بیرون بیایند مفتنم می‌شمارم. در همه کشورها مدرسه‌های گوناگون بر حسب نیاز و تقاضای جامعه وجود دارد، حتی مدرسه‌های خصوصی کوچک آسان‌گیر. فکر نمی‌کنم موجه باشد به نام بی‌عدالتی کسی را از همین حداقل‌ها هم محروم کنیم.

درگس انتخاباتی، تهران

باز هم سلام. مجله گرامی مدام در کنارم است و محل رجوع. بنده همه مطالب را تحسین می‌کنم، ولی خوب، نوشته‌هایی که معاصر هستند، به آدم نزدیک‌ترند. دیگران هم، مثل نشریه کم‌نظیر گزینا، معاصر بودن را از خصایص لازم و بارز یک نشریه قید کرده‌اند، که البته نفس‌شان از جای گرم درمی‌آید!

در این شماره مثل همیشه خوب و پرمطلب، ستاره تابناک و تا مدت‌ها ماندنی و تفکرانگیزش، بی‌تعارف، نوشته توسعه خود شماس است. مصاحبه با آن آقای باستان‌شناس هم خیلی جالب و اثرگذار بود، که کم‌کم دارند با مدادپاک‌کن تاریخ گذشته ما را هم محو می‌کنند! مطالب همکاران دیگر درباره روشنفکری هم البته بسیار تعمق‌انگیز است و خیلی چیز به آدم یاد می‌دهد، حتی به آدمی نظیر بنده که روشنفکر نیست. داستان کوتاه ترجمه آن نویسنده اسپانیول را راستش دوست نداشتم. این لاس زدن با مرگ و استخوان مرده و غیره، حتی در پرداخت‌های احياناً بسیار هنرمندانه، به دل فقیر نمی‌نشیند، که البته تقصیر از دل فقیر است. موضوع مرگ در تصویرها و خبرهای روز بس نیست؟

پرویز دلوایی، پراگ



با تشکر از این که نامه مرا در نگاه‌نو شماره ۱۱۵ چاپ کردید می‌خواهم نکته‌ای به آن اضافه کنم: مطابق اسناد و مدارک منتشر شده، انگلستان از همان شروع به کار دولت مصدق، یعنی اردیبهشت ۱۳۳۰، در تدارک براندازی آن دولت بود و زمانی که جمهوری خواهان در امریکا به قدرت رسیدند، یعنی دی ماه ۱۳۳۰ (۲۰ ماه پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، آنها را نیز همراه خود کردند و طراحی عملیات براندازی مصدق و یارگیری شروع شد و بحران پشت سر بحران برای تضعیف مصدق و دولت او ایجاد کردند. هر دوی این تاریخ‌ها مدت‌ها پیش از این بود که تکلیف مذاکرات نفت روشن شود.

نکته دیگر، کسانی که مصدق را ملامت می‌کنند که می‌بایست پیشنهاد بانک جهانی را می‌پذیرفت اشتباه می‌کنند. برای این که اولاً به دلایل مختلف این پیشنهادی منصفانه نبود و ثانیاً این که درآمد بیشتر نفت در غیاب دموکراسی یعنی فساد بیشتر. و از همه مهم‌تر این که فرقی نمی‌کرد. عملیات براندازی از مدت‌ها پیش شروع شده بود. مسئله اصلی آنها

نفت نبود، مصدق بود؛ چون با شناختی که از مصدق داشتند می دانستند که چقدر در نظر او کرامت برای ایران و دموکراسی برای ایرانیان مهم است و اینها دقیقاً همان چیزهایی بود که آنها نمی خواستند. بنابراین هر پیشنهادی که مصدق می پذیرفت در این قضاوت آنها و در روند کودتا تغییری حاصل نمی شد. با کودتا، هم مصدق رفت و هم مشروعیت محمدرضا شاه.

جمشید علیزاده، تهران

در شماره ۶۱۶ نگاهنو گفت وگویی ارزشمندی با استاد ارجمند صادق ملک شه میرزایی شده بود که بسی نکته آموز بود و امید که از این گفت وگوها با نگهبانان فرهنگ و آثار فرهنگی ایران بسیار انجام شود. نکته ای که گفتن آن لازم است مسئله نگاره های شاهنامه بایسنقری است که در ذهن محترم استاد با نگاره های شاهنامه شاه تهماسبی و معروف به هوتن خلط شده بود و این دومی بود که در زمان شاه تهماسب اول صفوی، احتمالاً زیر نظر کمال الدین بهزاد، با بهترین نگارگری ها از بزرگترین استادان نگارگر اوایل صفویه چون سلطان محمد و میرزا علی و مظفر علی به انجام رسید و به عنوان هدیه نفیس به سلطان عثمانی، سلطان سلیمان، تقدیم و از آن جا به مرور دهر گشت تا به دست هوتن، عتیقه فروش امریکایی، رسید و ایشان مقداری از نگاره های کتاب را جدا کرد و فروخت و قبل از انقلاب پیشنهاد فروش آن را به دولت ایران داد که به علت تشتت و تعلل کارشناسان مربوطه به جایی نرسید و باز این تاجر عتیقه مقداری از مجالس آن را جداگانه فروخت و بعد از انقلاب پیشنهاد تبادل آن را با یک تابلو (نه دو تابلو چنان که در متن آمده) کار یکی از نقاشان اروپایی و مخزون در انبار موزه هنرهای معاصر را داد که گرچه اثری ارزشمند بود ولی در شرایطی که دولت اسلامی حاضر به پرداخت پولی برای اعاده یک اثر ملی چون شاهنامه نبود این معاوضه کاری خردمندانه بود تا بقیه السیف یک اثر ارزشمند ملی پس از چهارصد سال به وطن برگردد. اما نگاره های بایسنقری کمتر از ۲۵ مجلس است و خود کتاب هیچ وقت خوشبختانه از کشور خارج نشده و از معدود نسخ نفیس کتابخانه سلطنتی سابق بود که از غارت لسان الدوله خیانتکار، که رئیس دوره مظفری همان کتابخانه بود، جان به سلامت برد. ضمناً استاد در صفحه ۱۹۱ فرمودند سال ۱۹۰۰ فرانسوی ها آمدند که اگر کار مارسل دیولافوا طی سال های ۶-۱۸۸۴ را در نظر بگیریم آغاز کار ژاک دمرگان ۱۸۹۷ بود که تا ۱۹۱۲ ادامه داشت. در صفحه ۱۹۲ گفته اند ژان پرو در دوره اسلامی تخصص داشت و شوش به او مربوط نبود، در صورتی که مشارالیه در سال های ۱۹۶۷-۱۹۷۹ رئیس کاوش های باستان شناس شوش بود و اخیراً کتاب داریوش بزرگ از او با ترجمه خشایار بهاری را نشر فرزانه روز منتشر کرده است. نوشتن کتاب آثار هجم

توسط فرصت‌الدوله شیرازی را سال ۱۲۳۳ ق. فرموده‌اند (ص. ۱۹۱) که با دوره زندگی که برای ایشان به دست داده‌اند (۱۲۹۹-۱۲۳۳ خ.) ناهمساز است. البته نکات مورد اشاره بنده بسیار بی‌اهمیت است ولی از آن‌جا که نگاه‌نو مجله‌ای معتبر است و قطعاً به نوشته‌های آن استناد می‌شود، آن هم از زبان استاد ارجمند ملک‌شهمیرزادی، خواستم به نظر خود اصلاح چند خطای کوچک را کرده باشم آن هم به شرط آن‌که فرمایش‌های استاد دقیق نقل شده یا اغلاط مطبعی ذی‌مدخل نباشد [...].

حسنعلی مسعودیانفر، اصفهان

وظیفه خود می‌دانم که از مقاله درخشان و صمیمانه شما «شش سال در انتظار الگوی توسعه» (نگاه‌نو، ش. ۱۱۶) ستایش کنم و دلسوزی‌هایتان را برای مردم و کشور ایران بستایم. مقاله شما یادآور نامه زیبای میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام خطاب به علما و رؤسای تبریز است که در آن، ضمن تقبیح عمل ملافتح مجتهد در تسلیم شهر تبریز به ژنرال پاسکویچ، گفته بود: کتاب جهاد نوشته شد؛ نبوت خاصه به اثبات رسید؛ قیل و قال مدرسه حالا دیگر بس است؛ اگر صد یک آن‌چه با اهل صلاح حرف جهاد زدید، با اهل صلاح صرف جهاد شده بود، کافری نمی‌ماند که مجاهدی لازم باشد. مقاله شما بیان بخشی از نگرانی‌های طبیعی و مطالبات قانونی مردم ایران است و امید می‌رود که مخاطبان آن، توجهی را که بایسته است، به کار گیرند.

مطلب دیگر این‌که در نگاه‌نو شماره ۱۱۵ مقاله‌ای از آقای زبردست با عنوان «انقلاب اکبر و ایران» منتشر شده که نویسنده محترم صاحب این قلم را متهم کرده‌اند که معایب فصل ششم قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی را پرده‌پوشی کرده و آن را در مقاله خود («صدسالگی اکبر»، مجله دانش و مردم، ش. ۱۳-۱۴، مهر و آبان ۱۳۹۶) تنها به صورت نقطه‌چین نشان داده‌ام. قبل از هر چیز یادآور می‌شوم که در آن نوشته، بر خلاف تأکید ایشان، فصل‌های چهارم تا هفتم قرارداد، به سبب نسبت اندک با موضوع آن فصل از مقاله، نقطه‌چین شده بود و نه فقط فصل ششم. دیگر این‌که در عصر انفجار اطلاعات، کسانی که ترفندهای مورد نظر آقای زبردست را در اختفای اسرار مؤثر می‌دانند، توهم را حتی از دون کیشوت نیز گذرانیده‌اند. از نظر صاحب این قلم همه فصول قرارداد دوستی ایران و شوروی برای ایران سودمند بوده و فرصتی در اختیار حکومت ایران قرار داده بود که می‌توانست بسیاری از عقب‌ماندگی‌های کشور و تهدیدات علیه ایران را بر طرف نماید؛ اما سلسله پهلوی آن فرصت استثنایی را صرف تقویت فتوالیسم و رشد بورژوازی کمپرادور و خدمت به امپریالیسم کرد. اگر آقای زبردست به آن مقاله

توجه بیشتری کرده بودند، از طریق اسناد وزارت امور خارجه بریتانیا درمی یافتند که آن دولت، پس از ورود رضاخان به خوزستان، هنگامی تعهدات رسمی و عملی خود را در حمایت از شیخ خزعل لغو کرد که از آمادگی های دولت شوروی برای مقابله با عملیات خود آگاه شده بود. آقای زبردست مطمئن باشند در جایی که تنها دولت انگلیس و امثال وثوق الدوله مخالفان قرارداد ۱۹۲۱ باشند و دکتر مصدق و آیت الله پسندیده و حسن تقی زاده و عبدالله مستوفی و حتی سیدضیاء معروف ستاینندگان آن، دیگر چه جای نگرانی برای روایان تاریخ؟

علی پورصفر (کامران)، تهران

بهمین زبردست، نویسنده و تحلیل گر آثار سیاسی، در نگاه نو شماره ۱۱۴ (تابستان ۱۳۹۶) نقدی درباره کتاب ایوان بین دو انقلاب اثر یرواند آبراهامیان نوشته ایرادهایی را برشمرده بودند. آن متن بر یکی از خوانندگان شما گران آمده و ایرادهایی به یادداشت آقای زبردست وارد کرده و، ضمن مطالبی که در دفاع از وقایع تاریخی منجر به پدیداری و ناپدیددی فرقه دموکرات آذربایجان مرقوم داشته، زبردست را متهم به مته به خشخاش گذاشتن و گرفتن ایرادهای ریز از کتاب آبراهامیان کرده بودند. از نظر من ریزی صفت ناپسندیده ای برای منتقد نیست و به نویسنده متعارف کمک می کند تا خودش را تصحیح کند. اما نویسنده معترض به زبردست، خود نیز ایرادهای بیشتری به کتاب آبراهامیان وارد دانسته اند که این تضاد مایه شگفتی است. چگونه می شود از کتابی که این همه نقص و ایراد دارد دفاع کرد؟ البته من این ایرادگیری را نوعی تلافی آرمانی از زبردست تلقی کنم که سال گذشته کتاب جالب توجهی از ایشان منتشر شد با عنوان به دنبال سراپ، حاصل چند جلسه مصاحبه او با دکتر یوسف قریب، از کادرهای قدیمی و فرهیخته حزب توده که مسئول بخش دهقانی آن حزب بوده و بعد از ۲۸ مرداد چهار سال نیز در زندان قزل قلعه بوده اند. ظاهراً مطالب کتاب به مذاق شیفتگان و وارثان حزب توده خوش نیامده بود و در این وانفسای بحران و رکود کتاب و کوشش برای تشویق کتابخوانی، در یکی از روزنامه ها تبلیغ به نخریدن آن کتاب کرده بودند.

به هر تقدیر من این نامه را نه از باب مخالفت با آرمان و اندیشه خاص بلکه با انتقاد از انحصارطلبی سیاسی و عدم اجازه مشارکت سیاسی به دیگران که منجر به استبداد می شود می نویسم و می فرستم و یادآور می شوم که این دموکراسی است که بستر حاکمیت متکثر و غیر انحصاری و مشارکتی را فراهم می آورد.

فریدون مجلسی، تهران



داریوش آشوری: روشنفکر تکیه‌رو

حسین معصومی همدانی*

درباره داریوش آشوری سخن گفتن آسان نیست. او در طول نزدیک به شصت سال حیات فرهنگی‌اش در زمینه‌های گوناگون نوشته و ترجمه کرده است: فلسفه، جامعه‌شناسی، نقد ادبی، واژه‌گزینی، و اصطلاح‌سازی؛ برخی از نوشته‌هایش واکنش‌های مختلف برانگیخته‌اند و برخی از ترجمه‌هایش در طول سال‌ها پرخواننده مانده است؛ پیش و پس از انقلاب در برخی از بحث‌های حاد فکری و اجتماعی درگیر شده و داوری‌هایش، هر چند همیشه یکسان نمانده، اما همواره روشن و پرسش‌انگیز بوده است.

به کار آشوری به اعتبارهای مختلف می‌توان نگریست. برخی از نوشته‌های او، از جمله نوشته‌هایش درباره زبان و خط فارسی، را می‌توان به چشم مقاله‌های پژوهشی دید و به جایگاه آنها در میان کوشش‌هایی که دیگران در همین حوزه‌ها کرده‌اند آندیشید. در واژه‌گزینی نگرشی خاص دارد که بیش از آن‌که از ریشه‌شناسی واژه‌ها در زبان‌های بیگانه و تبعات فقه‌اللفه‌ای در آن زبان‌ها بهره بگیرد، بر میراث ادبی زبان فارسی تکیه دارد. او در این حوزه صاحب سبک و مکتب است و هر که بخواهد به برابرگزینی برای واژه‌های علمی و فلسفی در زبان فارسی بپردازد، گریزی از رجوع به آثار آشوری ندارد. همین ادبیّت در زبان ترجمه‌های او نیز نمایان است. در ترجمه هم گزیده‌کار است و، با یکی دو استثنا، دنبال ترجمه آثاری رفته است که در جهان فکر منشأ اثر بوده‌اند. به مقاله به‌عنوان یک نوع ادبی که با وضع اجتماعی ما و نیز با شیوه تفکر خود او سازگارتر است نگاه کرده و از همین

* دکتر حسین معصومی همدانی (ز. ۱۳۲۷)، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تازه‌ترین کتاب به ترجمه ایشان: اندیشه دکارت (فرهنگ جاوید، ۱۳۹۵).

روست که، باز با یکی دو استثنا، عمده کتاب‌هایی که از او منتشر شده مجموعه مقاله است. آشوری مقاله‌نویس است و مقاله (به معنای essay در انگلیسی) پاسخی است که نویسنده به مسئله‌ای می‌دهد که پاسخی سریع و روشن می‌خواهد و مقاله‌نویس کسی است که یا مجال اندیشیدن بیش از حد درباره یک موضوع را ندارد یا بر این اعتقاد است که موضوعی که درباره آن می‌نویسد هنوز آن‌قدر پرورده نشده و حدودش به آن اندازه روشن نیست که بتوان درباره آن نظریه‌پردازی تمام‌عیار کرد و حاصل آن را به صورت کتابی مفرد در دسترس خوانندگان قرار داد. بنابراین هر چند مقاله‌های آشوری از دستاوردهای نظری خالی نیست، نمی‌توان او را در یکی از حوزه‌های بسیاری که درباره‌شان قلم زده نظریه‌پرداز دانست. آشوری در جامعه‌شناسی و نقد ادبی و فلسفه و زبان‌شناسی نظریه خاصی نیاورده است و قصد آوردن آن را هم نداشته است؛ اما مقالات او سرشار از تأمل‌ها و جرعه‌های فکری و عناصری مفهومی است که هر کس که بخواهد در این حوزه‌ها نظریه‌پردازی کند باید آنها را به دقت بخواند و در آنها تأمل کند.

وجه مشترک همه کارهای آشوری نوعی احساس ضرورت است، نوعی ربط و مناسبت است. او حتی در نظری‌ترین کارهای خود نیز گوشه‌چشمی به مشکلات فوری فکری جامعه خود داشته است. منظور این نیست که او خواسته است در هر حوزه راه حلی عرضه کند، اما دغدغه برون‌شدن از این مشکلات را همواره داشته است. درست به همین دلیل در سطح این مشکلات، به صورت خام و بی‌واسطه‌ای که خود را در زندگی روزمره بر ما عرضه می‌کنند، نمانده است، بلکه کوشیده است درباره آنها، اگر نظریه‌پردازی نمی‌کند، دست‌کم نظرورزی کند، و در عین حال نخواستار یا نتوانسته است چون فیلسوفان حرفه‌ای از سطح این مشکلات کاملاً فراتر برود و آنها را به سپهری دیگر و برتر انتقال دهد.

این حیات فکری بینابینی، این پایی در عرصه نظر و پایی در میدان عمل داشتن، یکی از ویژگی‌های بارز روشنفکران است و آشوری را، بزکناز از سایر عنوان‌هایی که شایسته اوست، می‌توان روشنفکر نامید. اما معلوم نیست با روشنفکر خواندن آشوری به روشن شدن جای او در تاریخ فکری معاصر کمکی کرده باشیم؛ زیرا باید اقرار کرد که این عنوان این روزها، به همت برخی از «نظریه‌پردازان» و لشکر ژورنالیست‌هایشان، به ذم شبيه به مدح تبدیل شده است، و دور نیست که چندی بعد ناسازی به شمار بیاید.

دعوت به تجدید نظر در داوریهایی که پیش از این درباره بسیاری از جلوه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی خود کرده‌ایم صدایی است که ما امروز فراوان می‌شنویم. فرض بر این است که این داوریه‌ها ما را به بیراهه برده‌اند و اگر می‌خواهیم به راه راست برگردیم باید همه تاریخ گذشته‌مان، و به‌ویژه گذشته نزدیکمان را بازبینی کنیم. این دعوت مبارک می‌بود اگر، مثل بسیاری از تلاش‌های فکری ما، کارش به ساده‌اندیشی نمی‌کشید و احساس نیاز به تحلیل وضع تاریخی ما و بازبینی تاریخ جایش را به گشتن به دنبال مقصر

نمی‌داد. اما متأسفانه داده و این بار مقصر هم بسیار زود پیدا شده است. معلوم شده است که دیگر لازم نیست که در اعماق تاریخ کتدوکاو کنیم و پای حمله اسکندر و اعراب و مغول را به میان بکشیم. مقصر همین دم دست و بیخ گوش ماست: روشنفکران. فرض بر این است که در روزگاری که تکنوکرات‌ها و متخصصان و کارآفرینان داشتند ما را به سرمنزل مقصود می‌رساندند، جماعت روشنفکر یکپاره بنای غر زدن گذاشتند و ندای مخالف‌خوانی سر دادند و جمعی از جوانان هم دنباله‌رو ایشان شدند و آن شد که شد. بسیار می‌شنویم که می‌گویند روشنفکران متخصص نبودند و نیستند؛ نه تنها متخصص نیستند بلکه با دخالت بیجا در هر بحث اجتماعی و فکری باعث می‌شوند که صدای متخصصان به گوش مردم



نارپوش آشوری

نرسد. می‌گویند که روشنفکران ساده‌اندیش و جزمی‌اند، ایدئولوژی‌زده‌اند، از هر طرف که باد بیاید بادش می‌دهند، دنباله‌رو هستند و همرنگ جماعت شدن را بر حفظ استقلال فکری ترجیح می‌دهند، می‌خواهند وجیه‌المله باشند و بنابراین به مرامی می‌گروند که بازار گرم‌تر و هوادار بیشتری دارد. مخالف‌خوان حرفه‌ای‌اند زیرا مخالف‌خوانی برایشان محبوبیت می‌آورد. خودشیفته‌اند و به همان اندازه که در انتقاد از حریف، و به خصوص حاکمان وقت، حد نمی‌شناسند اهل تأمل انتقادی در احوال خود و اقران خود نیستند.

به هر حال هاله تقدسی که در طول سالیان گرد واژه روشنفکری را گرفته بود امروز دیگر از میان رفته است و روشنفکران نه تنها ظاهراً گل سرسبد جامعه نیستند، بلکه باید وجود خود و تبار خود را هم به نحوی توجیه کنند. بگذریم از این که می‌توان استدلال کرد

که روشنفکران، بر خلاف اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و عکاسان و بقالان، گروه اجتماعی مشخصی نیستند و واژه روشنفکر همان قدر مصداق گوناگون دارد که واژه «چپ» که این روزها در کنار آن به کار می‌رود، و به این قصد به کار می‌رود که میان این دو پیوندی نامقدس ببینند. که کار دست ما داده است. و نیز می‌توان استدلال کرد که چیزی که هر یک از آن گروه‌های دیگر را، به‌رغم یکسانی حرفه‌شان، چندباره می‌کند همان تمایلات روشنفکرانه افراد آنهاست. همچنین بگذریم از این که این نقدها غالباً تیری است که کمانه می‌کند و به سوی تیرانداز برمی‌گردد. می‌توان گفت آنها که امروز دیواری از دیوار روشنفکری کوتاه‌تر پیدا نکرده‌اند خودشان به همان دردهایی مبتلا هستند که روشنفکران پیشین را به آن گرفتار می‌دانند. همچنان در صدد یافتن چاره‌ای آسان و ارزان برای همه مشکلات عالم‌اند، اما این چاره را در جایی دیگر جست‌وجو می‌کنند.

حتی اگر همه این انتقادات از روشنفکران درست هم باشند، که نیست، باز هم می‌توان گفت که همه روشنفکران در این تصویر نمی‌کنند. ما روشنفکرانی هم داریم که همرنگ جماعت شده‌اند، آنان به نرخ روز نخورده‌اند و انتقادهای آنها متوجه بیگانه نیست بلکه آشنا را هم فراموش نکرده‌اند. داریوش آشوری نمونه بارز این گونه روشنفکران است.

آشوری در روزگاری که همه خود را مارکسیست می‌دانستند، هیچ‌گاه به معنای دقیق کلمه مارکسیست نبود، و همان مقدار از مارکسیسم را هم که در مکتب خلیل ملکی و فعالیت در نیروی سوم آموخته بود به دیده انتقاد نگریست و با همه ارادتش به ملکی نخواست که تجربه سیاسی دوران جوانی را سرمایه همه زندگانی‌اش کند و در گذشته بماند. با این که از دوستان آل‌احمد بود پر غریب‌زدگی او نقد نوشت، آن‌هم در زمانی که این کار دل و جرئت می‌خواست، اما آن نقد هم حرف آخر او در این باره نبود. آشوری در آن نقد به غریب‌زدگی از دیدگاه جامعه‌شناسی و تاریخ نگاه کرده بود، اما در سال‌های بعد جامعه‌شناسی و تاریخ را برای پرداختن به مشکل اجتماعی و تاریخی ما دیگر کافی ندید و رفت و آمد او به محفل فرید و پرداختن او به ترجمه نیچه و غوطه خوردن در آثار او نشانه آن بود که می‌خواهد افق اندیشه‌اش را فراخ‌تر کند و به ماجرا از دیدی فلسفی بنگرد. با همه چیزهایی که از فرید آموخت، فریددی هم نماند. دو مقاله‌ای که پس از مرگ فرید درباره او نوشت، پیچیدگی حیات فکری ما و دشواری داوری یکسویه درباره آن را نشان می‌دهد. در مقاله اول او که باکی نداشت فرید را تنها فیلسوف ایرانی معاصر بنامد، ویژگی او را در این دانست که شخصیت و گفته‌هایش بازتاب دردمندی او و پریشانی وضع تاریخی ماست، و در مقاله دوم برای آن که نشان دهد که دردمندی و حتی دردشناسی عذرخواه پریشان‌گویی و پریشان‌اندیشی نیست، بر این پریشان‌اندیشی‌ها انگشت گذاشت.

آشوری روشنفکر است، اما بر خلاف تصور رایج هیچ‌گاه در پی وجیه‌المله شدن نبوده است. دوستدار فراوان دارد، اما بیشتر از آن مخالف دارد، و بیشتر این مخالفت‌ها هم از این

بابت است که انتظارات دیگران را بر نمی آورد و سر جایی که ما عادت کرده ایم او را همیشه همان جا ببینیم نمی ماند. تکروی تنهایی می آورد و آشوری این تنهایی را بر مریدبازی و مریدداری ترجیح داده است.

آشوری روشنفکر است؛ به این معنی که جامعه خود را بیمار و گرفتار می بیند و در صدد تشخیص این بیماری است. اما برخلاف بسیاری از روشنفکران دیگر، این بیماری را تنها سیاسی نمی داند و چاره ساده ای برای آن سراغ ندارد. و باز برخلاف بسیاری از روشنفکران دیگر، از این که تشخیصش را عوض کند نمی ترسد. روشنفکر است، زیرا شاهد همه تحولات پنج - شش دهه جامعه ما بوده است و با برخی از آنها همراه شده است، اما با این که تماشاگر صرف نبوده است، هیچ گاه نگذاشته است که درگیری ها او را از نگرستن به حوادث از یک منظر بلندتر باز دارد. در رفتار با زبان نیز چنین است: هر چند به عنوان نویسنده و مترجم ناچار بوده است دائم برای مشکلات خاص چاره جویی کند، این چاره جویی را با تأمل نظری درباره زبان فارسی و سرنوشت تاریخی آن همراه کرده است. داریوش آشوری، که چند روز دیگر هشتادساله خواهد شد، به گردن همه ما حق دارد. نه تنها به گردن آنان که از خواندن آثارش بهره مند شده اند، بلکه به گردن آنها نیز که همراه با او و به انگیزه کارهای او، و چه بسا در جهتی خلاف جهت او، اندیشیده اند.



کارنامه



تألیف‌ها و ترجمه‌های داریوش آشوری تا پایان ۱۳۹۶

اکبر بهاروند

- 📖 فرهنگ سیاسی، شامل مکتب‌ها، اصطلاح‌ها، مهم‌ترین سازمان‌های بین‌المللی، حزب‌ها و مهم‌ترین پیمان‌ها. تهران: مروارید، ۱۳۴۵، چاپ دوازدهم ۱۳۵۸.
- 📖 دو مقاله: زمینه اقتصادی و اجتماعی انقلاب مشروطیت (با رحیم رئیس‌نیا). تبریز: ابن‌سینا، ۱۳۴۷.
- 📖 نگرش‌ها: گزیده مقاله‌ها، ۴۷-۱۳۴۰. تهران: ۱۳۴۸ (پیش از انتشار ساواک خمیر کرد).
- 📖 ایران‌شناسی چیست؟ و چند مقاله دیگر. تهران: آگاه، ۱۳۵۴، چاپ سوم ۱۳۵۵.
- 📖 فرهنگ‌شناخت. تهران: وزارت فرهنگ و هنر، دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی، ۱۳۵۴.
- 📖 تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۵۵، ویراست دوم ۱۳۵۷، ویراست سوم، آگه ۱۳۸۰، چاپ ششم ۱۳۹۶.
- 📖 دو مقاله: پیرامون نثر فارسی و واژه‌سازی. پسوند «ایسم». تهران: آگاه، ۱۳۵۶.

کتابخانه ملی ایران

Handwritten signature or text, possibly in Arabic script, located in the upper left quadrant of the page.

